



جلو‌های نحوی و بیانی در

آیات قرآنی

قسمت شانزدهم

مترجم: علی چراغی

سُورَةُ النِّسَاءِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا
 زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ
 بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿١﴾ وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ
 وَلَا تَتَّبِعُوا الْخَيْبَاطَ بِالْطَّيِّبِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ
 كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ﴿٢﴾ وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا
 مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِمَّنْ وَتَلِدْنَ وَرُبِعٌ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا
 فَوَاحِدَةٌ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعْوَلُوا ﴿٣﴾ وَأَتُوا
 النِّسَاءَ صِدْقَ قُلُوبِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ
 هَنِيئًا مَرِيئًا ﴿٤﴾ وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ
 قِيَمًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٥﴾ وَابْتُلُوا
 الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا
 إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ
 غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا
 دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٦﴾

۱. با توجه به «لکن»، چرا «الراسخون» به صورت مرفوع آمده است؟
 ۲. با عنایت به معطوف بودن «المقیمین» بر اسم مرفوع «الراسخون»،
 چرا المقیمین با اعراب رفع نیامده است!؟

* در آیه ی «لکن الراسخون فی العلم منهم و المؤمنون یؤمنون بما أنزل الیک و ما أنزل من قبلک و المقیمین الصلاة و المؤتون الزکاة و المؤمنون بالله و الیوم الآخر أولئک سنؤتیهم أجرا عظیما» [نساء / ۱۶۲].

□ ۱. «لکن» در این آیه حرف «استدراک» است و نباید با حرف «لکن» که از حروف مشبّه بالفعل است، اشتباه شود.

۲. در قرآن قاعده‌ای به نام «قطع» داریم. این قاعده در نعت‌ها و معطوف‌ها واقع می‌شود. برای مثال می‌توان گفت: «مررت بیزید العالم، العالم، العالم» و هر سه حالت صحیح است. این شکل را قطع در نعت می‌نامند که در آن اعراب نعت با اعراب منعت تفاوت می‌کند.

اما قطع در عطف به این دلیل اتفاق می‌افتد که نشان داده شود، امر مقطوع (معطوف) امدح یا اخصّ از معطوف علیه است. در آیه‌ی مذکور، «المقیمین الصلاة» منصوب به رفع شده است تا نشان داده شود، هم نمازگزاران و هم نماز نسبت به دیگر اشخاص و دیگر امور مرتبه‌ی والاتری دارند. به عبارت ساده‌تر، «المقیمین الصلاة» به جای رفع با اعراب نصب آمده است تا معلوم شود، این افراد مرتبه‌ای ارجمندتر از «المؤمنون بالله»، «المؤتون الزکاة» و «المؤمنون» دارند.

* اعراب «ضاحکاً» در آیه‌ی «فَتَبَسَّ ضَاحِکًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ اَوْعِزْنِي اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتِکَ»^۲ [نمل / ۱۹] چیست؟

□ حال مؤکده است. زیر «تبسم» و «ضحک» هر دو به یک معنا هستند. در مقابل «حال مؤکده»، «حال مؤسسه» را داریم که معنی حال از کلمه‌ی دیگری در جمله گرفته نمی‌شود.

* مدلول کاربرد واژه‌ی «تفتأ» در آیه‌ی ۸۵ سوره‌ی یوسف: «قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتَأُ تَذْکُرُ یُوسُفَ حَتّٰی تَکُونَ حَرَضًا اَوْ تَکُونَ مِنَ الْهَالِکِیْنَ»^۳ چیست؟

□ «تفتأ» در این آیه به معنای «لا یزال» به کار رفته است و می‌دانیم «ما فتیء» همانند «ما زال» از افعال ناقصه است. «ما زال» بر استمرار و دوام دلالت دارد: ما زال المطر نازلاً (باران هم چنان می‌بارد). اما این که چرا خداوند متعال در این آیه لفظ «تفتأ» را به کار برده و از دیگر مترادفات آن (ما زال، ما یرح، ما انفک) احتراز فرموده، به این دلیل است که هیچ کدام از مترادفات یاد شده نمی‌توانند معنای «تفتأ» را القا کنند؛ زیرا:

۱. فرهنگ‌های لغت برای «فتیء» سه معنا ذکر کرده‌اند که عبارت‌اند از: «سکن = آرام کرد»، «أطفأ = خاموش کرد» و «نسی = فراموش کرد».

حضرت یعقوب (ع) در فراق یوسف (ع) برخلاف همه‌ی عزیزان از دست دادگان هرگز آرام و قرار نگرفت: «وَ اَبِیضَتْ عَیْنَاهُ مِنَ الْحَزَنِ فَهُوَ کَظِیْمٌ» (ع) [یوسف / ۸۴]، و گذشت ایام آتش دل و سوز جگر او را خاموش نکرد و هرگز نتوانست یوسف گم‌گشته را فراموش کند. بنابراین هر سه معنای ذکر شده برای «تفتأ» در این آیه مورد نظر هستند و هیچ کدام از مترادف‌های

آن نمی‌توانند جایگزین را بگیرند.

۲. در کل قرآن فقط یک بار از واژه‌ی «تفتأ» استفاده شده و آن هم در همین آیه است. در دیگر موارد کلمات مترادفش به کار رفته است؛ برای مثال: «و لا تزال تطّلع علی خائنة منهم إلاّ قليلاً منهم»^۵ [مائده / ۱۳].

۳. شگفت آن که با وجودی که «تفتأ» در این آیه در معنای نفی به کار رفته است، اما برخلاف شیوه‌ی معمول در کل قرآن که جواب قسم اگر منفی باشد، حرف نفی ذکر می‌شود، «لا»ی نفی در این آیه حذف شده است. چرا؟!

زیرا آیه نقل قول برادران یوسف است. آوردن کلمه‌ی «حرصاً» برای القای مفهوم هلاک شدن به سبب شدت بیماری به کار رفته است در حالی که برادران یوسف، نه تنها اطمینان نداشتند که پدرشان از شدت بیماری خواهد مرد، بلکه فقط تصور وقوع چنین امری را داشتند و می‌دانیم این اتفاق بعداً هم روی نداد و حال آن که اگر جمله با «لا»ی نفی می‌آمد،

«المقیمین الصلاة» به جای رفع با اعراب نصب آمده است تا معلوم شود، این افراد مرتبه‌ای ارجمندتر از «المؤمنون بالله»، «المؤتون الزکاة» و «المؤمنون» دارند

مفهوم عبارت لازم الوقوع می‌شد.

* با توجه به دو آیه‌ی زیر از سوره‌ی توبه:

● «فلا تعجبک أموالهم و لا اولادهم إنّما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیاة الدنیا و ترهق أنفسهم و هم کافرون»^۶ [توبه / ۵۵].

● «و لا تعجبک أموالهم و اولادهم إنّما یرید الله ان یعذبهم بها فی الدنیا و ترهق أنفسهم و هم کافرون»^۷ [توبه / ۸۵].

تفاوت همزه و هماز

* با توجه به دو آیه‌ی: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» و «هَمَّازٌ مِّشَاءٌ بِنَمِيمٍ» چه تفاوتی میان «هَمَزَةٌ» و «هَمَّازٌ» وجود دارد؟

□ «هَمَّازٌ» بر وزن «فَعَالٌ» صیغه‌ی مبالغه‌ای است که بر حرفه، صنعت و شغل دلالت می‌کند؛ برای مثال «كَذَّابٌ» به شخصی گفته می‌شود که کارش دروغ‌گویی است.

«هَمَزَةٌ» نیز صیغه‌ی مبالغه است و حرف «تاء» آخر آن علامت مبالغه بودنش است. اسم‌های متعددی وجود دارند که با افزودن تایی گرد به آخرشان به صیغه‌ی مبالغه تبدیل می‌شوند؛ برای مثال:

۱. راوی ← راویة

۲. هَمَزٌ ← هَمَزَةٌ

«هَمَزٌ» خود صیغه‌ی مبالغه است و افزودن تایی گرد به آخر آن، برای نشان دادن فزونی مبالغه صورت می‌گیرد. کلماتی چون: حَطْمٌ، لُكْعٌ، غُدْرٌ، فُسْقٌ، نَازِلٌ و قَارِعٌ نیز همین حالت را دارند.

اما این که چرا در سوره‌ی «همزة» لفظ «همزة» به کار رفته است، ولی در سوره‌ی قلم لفظ «هماز»، باید گفت، اگر به آیات هر دو سوره نیک بنگریم: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ، الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ. يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ. كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ. وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ. نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ. الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئَةِ. إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَسَّدَةٌ. فِي عَمَدٍ مُّمَدَّتْ»^۱ و «ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ. مَا أَنْتَ بِمُعْجِزٍ لِّمَنْ يَّرْتَدُونَ. وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ. وَإِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ. فَسَتَبْصِرُ وَبَصِيرُونَ. بِأَبْيَعِكُمُ الْمُتَمُونُ. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ. فَلَا تَطْعُمُ الْمُكَدَّبِينَ. وَ دُوا لَوْ تَدَّهِنُ فَيُدْهِنُونَ. وَ لَا تَطْعُمُ كُلَّ حَلَافٍ مَّهِينٍ. هَمَّازٌ مِّشَاءٌ بِنَمِيمٍ. مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ. عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ. أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ. إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ. سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرطومِ. إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ» [قلم/ ۱۷-۱]، علت به کار بردن «همزه» در سوره‌ی اول آن است که خداوند متعال در این سوره نتیجه را ذکر فرموده و با آوردن لفظ «ویل»، فرجام کار کافران را نیز بیان نموده است و مجازات کافران را کاملاً متناسب با گناهان بزرگشان آورده است؛ یعنی همه را به کار بردن صیغه‌های مبالغه‌ی مختوم به تایی گرد، در اوج شدت و حدت ذکر کرده است.

اما موضوع سخن در سوره‌ی «قلم» رفتار و تعامل رسول خدا(ص) با مردم است؛ این رفتارها و برخی صفات پیامبر(ص) و هم چنین مردم ذکر

۱. چرا آیه‌ی اول با حرف «فاء» و

آیه‌ی دوم با حرف «واو» شروع شده است؟

۲. حرف «لا» چرا در آیه‌ی اول تکرار شده، ولی در آیه‌ی دوم تکرار نشده است؟

۳. چرا در آیه‌ی اول بر سر فعل «يَعَذَّبُهُم» لام آمده، ولی در آیه‌ی دوم «أَنْ» آورده شده است؟

۴. چرا لفظ «الحياة» در آیه‌ی اول ذکر و در آیه‌ی دوم حذف شده است؟

□ ۱. آیه‌ی دوم معطوف بر آیه‌ی پیش از خود است؛ از این رو با حرف عطف «واو» شروع شده است. اما حرف «فاء» در آیه‌ی اول حرف استیناف است.

۲. آیاتی که پیش و بعد از آیه‌ی اول آمده‌اند، جملگی درباره‌ی انفاق اند (قُلْ أَنْفَقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا؛ وَ مَا مِنْهُمْ أَنْ تَقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتِهِمْ؛ وَ لَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كَارِهُونَ؛ فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ؛ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ ...)، ولی آیات قبل و بعد از آیه‌ی دوم همگی درباره‌ی جهاد هستند، نه انفاق. و چون در آیه‌ی اول سخن از انفاق مال است، حرف نفی «لا» تکرار شده و برای افاده‌ی تأکید «الأولاد» و «الأموال» جدا شده‌اند.

۳. آوردن لام بر سر فعل «يَعَذَّبُهُم» در آیه‌ی اول به دلیل این که سیاق سخن درباره‌ی اموال و انفاق است، برای فزونی تأکید است و حتی اگر آن را لام تعلیل بدانیم، باز مفهوم تأکید فعل «يُرِيدُ» را می‌رساند.

۴. همان طور که بیان شد، در آیه‌ی اول سخن از اموال و انفاق است و اموال، اسباب رفاه در زندگی را فراهم می‌کنند، از این رو ذکر لفظ «الحياة» لازم آمده است. اما در آیه‌ی دوم سخن از جهاد است و احتمال شهادت و جدا گشتن از دنیا. بنابراین سیاق سخن ایجاب می‌کند که لفظ «الحياة» در این آیه حذف شود.

می شوند و کمتر فرجام و نتیجه‌ی کار آنان و نوع مجازاتشان بیان می شود. از این رو از لفظ «همّاز» استفاده شده که مفهوم مبالغه در آن کمتر از «همزة» است.

* در آیه‌ی «أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ»^۹ [قیامت / ۳۴]، لفظ «اولی» به وسیله‌ی حرف فاء بر عبارت «أُولَىٰ لَكَ» عطف شده است، اما آیه‌ی بعد یعنی «ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ»^{۱۰} [قیامت / ۳۵] به وسیله حرف عطف «ثُمَّ» بر آیه‌ی ما قبل خود عطف شده است. چرا؟! □

عبارت «أُولَىٰ لَكَ» در مقام وعده و وعید و تهدید به کار می‌رود و این تهدید ممکن است زود به فعل تبدیل شود و یا با فاصله‌ی زمانی طولانی جامه‌ی عمل بپوشد. اگر سوره‌ی «قیامة» را یک بار مرور کنیم، خواهیم دید که عبارت تهدید آمیز «أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ» در مقام تهدید قریب الوقوع، فاصله‌ی زمانی عذاب احتضار و جان دادن تا ورود به قبر و عذاب قبر و

آوردن لام بر سر فعل «یعدّبهم» در آیه‌ی اول به دلیل این که سیاق سخن درباره‌ی اموال و انفاق است، برای فزونی تأکید است و حتی اگر آن را لام تعلیل بدانیم، باز مفهوم تأکید فعل «یرید» را می‌رساند

هم چنین عذاب روز قیامت تا ورود به جهنم را مورد نظر دارد که هر دو در فاصله‌ی اندکی اتفاق می‌افتند. به عبارت دیگر، از شروع جان کندن تا مرگ و هم چنین از شروع روز قیامت تا ورود کافران به جهنم فاصله‌ی زمانی کوتاهی است. از این رو «أُولَىٰ» به وسیله‌ی حرف «فاء» بر «أُولَىٰ لَكَ» عطف شده است. اما آیه‌ی «ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ» به فاصله‌ی زمانی «قبر» تا «حشر» نظر دارد که فاصله‌ی بسیار طولانی است. و شاید هزاران سال طول بکشد. بنابراین از حروف عطف «ثُمَّ» استفاده شده است.

تقدم لفظ تجارة بر لهو بالعکس

* به چه دلیل در آیه‌ی «وَ إِذَا رَأَوْهُ اتِّجَارَةٌ أَوْ لَهْوًا نَفَضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكَوْكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»^{۱۱} [جمعه / ۱۱]، ابتدا لفظ «تجارة» بر «لهو» مقدم شده و بار دوم لفظ «لهو» بر «تجارة» مقدم شده است؟ □

این آیه زمانی نازل شد که در یک سال قحط و گرانی و سختی معیشت،

رسول خدا (ص) مشغول اقامه‌ی نماز جمعه بودند که خبر رسیدن کاروانی تجاری را شنیدند. به همین بهانه تعداد زیادی از آنان نماز را رها کردند و رفتند. بنابراین لفظ «التجارة» بر «اللهو» مقدم شده است. اما در دنباله‌ی مطلب «اللهو» بر «التجارة» مقدم شده است. زیرا همه‌ی مردم به خاطر تجارت از نماز سر باز نمی‌زنند، بلکه بیشترشان مشغله (= لهو)های دیگری دارند که آن‌ها را از حضور در نماز جمعه یا نماز جماعت باز می‌دارد. به همین جهت در ادامه‌ی مطلب لفظ «اللهو» بر «التجارة» مقدم شده است.

* در همین آیه، دلیل تکرار حرف جرّ «مِن» در عبارت: «قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ» چیست؟ □ اگر عبارت به شکل «قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ التِّجَارَةِ» می‌آمد، این معنا را القا می‌کرد که «خیر، در بودن لهو و تجارت با هم است.» و حال آن‌که می‌دانیم «لهو» به کلی امر مطلوبی نیست و تجارت با وجود خوب و مفید بودنش، در برابر آن چه خدا عنایت می‌کند، ارزش چندانی ندارد.

* در آیه‌ی «قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عِبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ عَنِ السَّبِيلِ»^{۱۲} [مائده ۶۰ / ۶۰]

معطوف علیه «عبد الطاغوت» کدام است؟ □ در نگاه اول شاید چنین به نظر آید که عبارت «عبد الطاغوت» بر «القرده و الخنازیر» معطوف شده باشد، ولی «عبد» فعل است و این جمله‌ی فعلیه بر جمله‌ی فعلیه «و جعل منهم» عطف شده است؛ یعنی عطف جمله بر جمله است.

* در آیه‌ی «فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا»^{۱۳} [عنکبوت / ۱۴] چه تفاوتی میان «سنه» و «عام» وجود دارد؟ □ هر دو به معنی «سال» هستند. با این تفاوت که در قرآن هر کجا لفظ «سنه» به کار رفته است، بر خشک سالی و قحطی

آیه آمده است، توجه کنیم که می فرماید: «وَإِنْ مِنْكُمْ لَمَنْ لِيُطِئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْنَا إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شُهَدَاءُ»^{۱۵} [نساء/ ۷۲].

دقت در معنای این آیه نشان می دهد، کسی که در رفتن به جهاد سستی ورزیده خود یکی از مؤمنان است و میان مؤمنان هرگز دشمنی به وجود نمی آید. از این رو، خداوند متعال از لفظ «عداوة» استفاده نفرموده، بلکه به زیباترین شکل ممکن لفظ «مودة» را جایگزین آن کرده است.

وجوه بلاغت در آیه ۱۸ سوره نمل

* وجوه بلاغت در آیه ی «حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِي النَّمْلِ قَالَتْ نَمَلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» [نمل/ ۱۸] کدام اند؟

□ جلوه های بلاغی بسیاری در این آیه وجود دارد که به برخی از آن ها اشاره می شود:

۱. مورچه در قالب موجودی دانا معرفی شده است که قوم خود را مورد خطاب قرار می دهد و در یک جمله ی کوتاه و رسا و برخوردار از تأکید کافی، همه ی هم نوعان خود را خطاب می کند.

۲. از آن جا که مورچه ها پیوسته در حال حرکت و جنب و جوش هستند، به جای «بیوتکم» یا «حجورکم» از «مساکنکم» استفاده شده است تا هم مفهوم مکان امن را القا کند و هم این معنا را برساند که هر مورچه را مسکنی است خاص که آن را به خوبی می شناسد.

۳. به جای فعل «أَدْخَلْنَ» از فعل «أَدْخَلُوا» استفاده شده و آن را با به کارگیری جمله به اسلوب ندا مورد تأکید قرار داده است.

۴. باید توجه داشت که «یا ایها» برای ندای از دور استفاده می شود و به کاربردنش به این دلیل است که تمام مورچه ها، حتی آن ها که در مسافت دوری قرار داشته اند، آن را بشنوند و متوجه خطر شوند.

۵. برای این که عذر سلیمان نیز موجه جلوه داده شود، عبارت «سلیمان و جنوده» را به کار برده است، زیرا اگر عبارت به شکل «جنود سلیمان» آورده می شد، این مفهوم را می رساند که سلیمان به آن چه از روی عمد یا سهو اتفاق می افتد، آگاهی ندارد. و در این صورت علم سلیمان زیر سؤال می رفت.

۶. لفظ «سلیمان» بدون هیچ لقبی (نظیر «نبی») به کار رفته است تا نشان دهد، شهرت سلیمان به حدی است که به آوردن وصف برای شناساندن

دلاله دارد. به همین دلیل کلمه ی «سنة» در کتب لغت نیز به معنی قحطی و خشک سالی به کار رفته است. اما لفظ «عام» معمولاً برای سال یا سال هایی به کار می رود که همراه با وفور نعمت است. مفسران در شرح مفهوم این آیه بر این باورند که حضرت نوح (ع) مدت ۹۵۰ سال سخت را در میان قومش گذراند، در حالی که او را تکذیب می کردند و به تمسخر می گرفتند. ۵۰ سال بعدی مربوط به بعد از حادثه ی طوفان بزرگی است که کفار در آن غرق شدند و نوح در فراخی و نعمت میان کسانی زندگی کرد که به وی ایمان آورده بودند.

* در تمام قرآن لفظ «ابراهیم» به همین شکل یعنی با «یاء» به کار رفته است، جز در سوره ی بقره که بدون یاء (ابراهیم) آورده

سنه و عام هر دو به معنی «سال» هستند. با این تفاوت که در قرآن هرکجا لفظ سنه به کار رفته است، بر خشک سالی و قحطی دلالت دارد

شده است. آیا دلیل خاصی برای این موضوع وجود دارد؟ □ خیر، الفاظ قرآن را افراد گوناگون و با رسم الخط های متفاوت نوشته اند و هر دو رسم الخط همانند «مئة» و «مأة» صحیح هستند.

* در آیه ی «وَلَمَّا أَصَابَكُمْ فَضْلُ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا»^{۱۶} [نساء/ ۷۳]، چرا به جای «مودة» از کلمه ی «عداوة» استفاده نشده است؟

□ برای پی بردن به دلیل آن لازم است به آیه ای که پیش از این

وی نیازی نیست .

۷. جمله ، همه ی مورچگان را تشویق می کند ، قبل از این که گرفتار مصیبت و بلا شوند ، با شتاب هرچه بیشتر دستور را اجرا کنند و به مساکن خود بازگردند .

۸. فعل «لَا يَحْطِمَنَّكُمْ = شما را در هم نشکند .» به سلیمان نسبت داده شده است تا نشان دهد که سلیمان فرمانده و پادشاه بوده است و سپاهیان مجری فرمان او بوده اند . ضمناً عنصر اصلی در ساخت شیشه ماده ای به «سلیکون» است و می دانیم ، وقتی به شیشه ضربه یا فشار وارد آید ، می شکند و خرد می شود . از طرف دیگر امروزه ثابت شده است ، ماده ی «سلیکون» عنصر اصلی تشکیل دهنده ی بدن مورچه است . لذا در مقابل فشار و ضربه شکننده است و بهترین فعلی که می تواند مفهوم در هم شکستن و خرد شدن را القا کند ، فعل «يَحْطِمُ» است .

* با توجه به آیات زیر ، چرا با وجود یکی بودن ماجرا (داستان موسی و هارون) لفظ «رسول» گاه به صورت مفرد آمده است و گاه به صورت مثنی ؟ :

- «فَأْتِيَاهُ فَقَوْلَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَ السَّلَامُ عَلَي مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى» [طه / ۴۷] .
- «فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقَوْلَا لَهُ إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ» [شعراء / ۱۶] .

□ لفظ «رسول» در زبان عربی همانند «بَشْرٌ» ، «طفل» و «ضيف» هم برای مفرد به کار می رود و هم برای مثنی و جمع . و به کار بردن هر کدام از این حالات بستگی به سیاق سخن دارد . اگر به آیات سوره ی «طه» نگاه کنیم ، خواهیم دید سیاق سخن بر «مثنی» مبتنی است : «اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَ لا تُنْبِئَا فِي ذِكْرِي» ، تا : «قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَ يُدْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَّى» (آیات ۴۲ تا ۶۳) .

اما برخلاف چند آیه در آغاز سوره ی شعراء ، سیاق سخن در این سوره مبتنی بر «افراد» است : «قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِكِدْنَا لَكِثْتًا فِينَا مِنْ عَمَرِكُمْ سِنِينَ» تا «قَالَ لَمَلَأْ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ» (آیات ۱۸ تا ۳۴) .

از این رو لازم آمده است که در سوره ی «طه» ، «رسول» به صیغه ی مثنی بیاید ، ولی در سوره ی «شعراء» ، «رسول» به صیغه ی مفرد ذکر شود .

* با توجه به آیات سوره ی عبس : «يَوْمَ يَقِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أُخِيهِ ؛ وَ أُمُّهُ وَ أُبْيَاهُ ؛ وَ صَاحِبَتُهُ وَ بَنِيهِ»^{۱۹} (آیات ۳۴ تا ۳۶) و آیات سوره ی معارج : «يُنصِرْ وَنِهِمْ يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمئذٍ بَنِيهِ ؛ وَ صَاحِبَتُهُ وَ أُخِيهِ ؛ وَ فَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْتِيهِ ؛ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ» (آیات ۱۱ تا ۱۴)^{۲۰} :

۱. چرا ترتیب ذکر خویشاوندان یکسان نیست؟

۲. علت حذف پدر و مادر در آیات سوره ی معارج چیست؟
□ ۱. آیات سوره ی «عبس» ، صحنه ی فرار گناهکاران را ترسیم می کنند . در چنین موقعیتی ، انسان به ترتیب از خویشاوندان دورتر می گریزد تا به خویشاوندان نزدیک تر می رسد . به عبارت دیگر ، دل کندن از خویشان به گونه ای است که انسان ابتدا از برادر ، سپس از پدر و مادر و آن گاه از همسر و در آخر از فرزندان که بیش از همه دوستشان دارد ، فراری می شود .

اما صحنه ای که آیات سوره ی «معارج» ترسیم می کنند ، صحنه ی عذاب و شکنجه شدن است . در این مقام انسان با عذابی مافوق تاب و توان خود مواجه می شود . لذا در پی آن برمی آید که دیگران را فدا و قربانی خود کند و این کار را از کسانی آغاز می کند که بیش از همه دوستشان دارد و سپس به فدا کردن خویشان دورتر می پردازد . یعنی ابتدا فرزندان ، سپس همسر و آن گاه برادر و بعد همه ی افراد قبیله ای که او را پناه می دادند و در آخرین مرحله همه ی ساکنان روی زمین را فدا می کند .

۲. علت ذکر نشدن نام پدر و مادر در آیات سوره ی معارج آن است که خداوند متعال ، به اکرام منزلت پدر و مادر امر فرموده است . از این رو و برای حفظ مقام و حرمتشان ، آنان را در زمره ی خویشاوندانی که فدا می شوند ، ذکر نفرموده است .

* آیا در آیه ی «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَلْبٌ»^{۲۱} [علق / ۶] لفظ «كَلَّا» حرف ردع و جواب است؟

□ خیر ، در این جا «كَلَّا» به معنای «حقاً = به راستی که» به کار رفته است . لازم به توضیح است که کلمه ی «كَلَّا» جمعاً ۳۳ بار در قرآن آمده است و همه ی این موارد در نیمه ی دوم آن قرار دارند . زیرا آیات نیمه ی اول کتاب غالباً درباره ی احکام

□ این حالت در اکثر موارد به رسم الخط‌های متفاوتی برمی‌گردد که برای نگارش قرآن به کار می‌روند و دلیل خاصی ندارد. با وجود این می‌توان دلیل دیگری را برای این مورد خاص ذکر کرد:

اگر سوره‌ی نمل را مرور کنیم، خواهیم دید که لفظ «هدایت» در آن نه‌بار تکرار شده، در حالی که در سوره‌ی روم فقط دوبار به کار رفته است. از این رو می‌توان به اعتبار قاعده‌ی «زیادة المبنى دليل على زيادة المعنى»، به کار بردن لفظ «هادی» در سوره‌ی نمل را، به دلیل تکرار مکرر کلمه‌ی «هدایت» در این سوره دانست.

نکته‌ی دیگر این‌که در سوره‌ی نمل، خداوند متعال به گروهی از هدایت‌یافتگان اشاره می‌فرماید (وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ [نمل/ ۱۷۷])^{۲۵}

سپس پیامبر (ص) را به حرکت در راهی که می‌رود، تشویق می‌کند

لفظ «رسول» در زبان عربی همانند «بشر»، «طفل» و «ضیف» هم برای مفرد به کار می‌رود و هم برای مثنی و جمع

(فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ [نمل/ ۱۷۹])^{۲۶}. اما در سوره‌ی روم سیاق سخن درباره‌ی «هدایت» نیست، بلکه سخن از باران، زمین، بادها و امور دیگر است و چون در سیاق سخن چیزی وجود ندارد که بر «هدایت» دلالت کند، لازم آمد که حرف یاء از «هادی» حذف و در سوره‌ی نمل ذکر شود.^{۲۷}

* با توجه به این‌که فعل ماضی «أتى» در نخستین آیه‌ی سوره‌ی نحل (أتى أمرالله فلا تستعجلوه سبحانه وتعالى عما يشركون)^{۲۸} دارای معنای مستقبل است، چرا به صیغه‌ی ماضی آورده شده است؟

□ همان‌طور که فعل مضارع ممکن است بر گذشته‌های دور که قرن‌ها پیش از مبعوث شدن پیامبر خاتم (ص) اتفاق افتاده دلالت کند (فلم تقتلون أنبياء الله)^{۲۹} [بقره/ ۹۱]، فعل ماضی نیز ممکن است برگزیده، حال یا آینده‌ای بسیار دور نظیر روز قیامت، دلالت داشته باشد. گاه برای این‌که نشان داده شود اتفاقی در آینده حتماً خواهد افتاد، از فعل ماضی استفاده می‌شود مانند این آیه که درباره‌ی روز قیامت است: «وَحَمَلَتِ الْأَرْضُ وَ

هستند و در مدینه بر پیامبر نازل شده‌اند.

اما آیات نیمه‌ی دوم قرآن بیشتر به مسائل اعتقادی، بازخواست و حساب و رستخیز می‌پردازند و غالباً مکی هستند. از این رو سیاق سخن ایجاب می‌کند که «کلاً» در جزء دوم قرآن به کار رود تا جزء اول.

* واژه‌ی «یهدی» با کسر هاء در آیه‌ی: «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»^{۳۰} [یونس/ ۳۵]، چه مدلولی دارد؟

□ از نظر ساختار لغوی، «یهدی» یا «یهدی» مساوی است که حرف «تاء» آن قلب به «دال» شده و سپس در آن ادغام صورت گرفته است. از این نظر شبیه واژه‌ی «يخصمون» در سوره‌ی یاسین است که در اصل «يختصمون» بوده و نیز کلمه‌ی «ازیت» [یونس/ ۲۴] که در اصل «تزینت» بوده است.

اما این‌که چرا «یهدی» به جای «یهدی» به کار رفته است، یک مدلول بیانی دارد. زیرا با تضعیف «ال» در «یهدی»، فعل مفهوم مبالغه را می‌رساند؛ یعنی مبالغه در عدم هدایت «اینان». منظور از «اینان» بت‌ها هستند که به دلیل شباهت نداشتن به بشر هرگز قابل هدایت نیستند.

در تمام قرآن فقط یک بار و آن هم در این آیه است که درباره‌ی هدایت بت‌ها سخن به میان آمده و برای این منظور فعل «یهدی» به کار رفته است. اما در جاهای دیگر، هرگاه هدایت‌ناپذیری به انسان نسبت داده شده، از فعل «یهدی» یا «تهتدی» استفاده شده است.

* علت آمدن «هادی» با یاء در آیه‌ی «و ما أنت بهادی العمی عن ضلالتهم إن تسمع إلا من يؤمن بآياتنا فهم مسلمون»^{۳۱} و بدون یاء در آیه‌ی «و ما أنت بهاد العمی عن ضلالتهم إن تسمع إلا من يؤمن بآياتنا فهم مسلمون»^{۳۲} چیست؟

الْجِبَالُ فَدُكَّتْ دَكَّةً وَاحِدَةً»^{۳۰} [حاقه / ۱۴]. به هر حال اهل لغت برای فعل ماضی ۱۶ زمان را برشمرده‌اند.

* علت کاربرد لفظ «مَاتِيًا» به جای «آتِيًا» در آیه‌ی «جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا»^{۳۱} [مریم / ۶۱] چیست؟

□ وعده‌ی خداوند رحمان در این آیه باغ‌های بهشتی است و باغ چیززی نیست که برای کسی آورده شود، بلکه فرد به آن وارد می‌شود.

* کلمه‌ی «صَوَاعُ = جام» یک بار در آیه‌ی ۷۲ سوره‌ی یوسف (قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ)^{۳۲} به صورت «مذکر» به کار رفته و بار دیگر در آیه‌ی ۷۶ همین سوره (فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ)^{۳۳} با ارجاع ضمیر مؤنث «ها» به آن، مؤنث دانسته شده است؛ چرا؟

از نظر ساختار لغوی، «يَهْدِي» یا «يَهْتَدِي» مساوی است که حرف «تاء» آن قلب به «دال» شده و سپس در آن ادغام صورت گرفته است

□ در زبان عربی کلمات بسیاری هستند که به هر دو شکل به کار می‌روند. برای مثال، کلمه‌ی «عاقبة» اگر برای «عذاب» به کار رود، مذکر خواهد بود، اما اگر برای «صحيحة» به کار رود، مؤنث مجازی شمرده می‌شود. * چرا آیه‌های «ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ» و «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ» با اسم‌های اشاره متفاوت شروع شده‌اند.

□ کلمه‌ی «قَصَصُ» در سوره‌ی یوسف (ع) همانند «عَدَدٌ» مفرد مذکر است و جمع «قَصَصَةٌ» نیست، بلکه بیانگر مفهوم و معنی اسم مفعول «مَقْصُوصٌ» است. بنابراین می‌بینیم خداوند پس از آوردن آیه‌ی «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ»^{۳۴} به بیان یک قصه یعنی داستان زندگی یوسف (ع) می‌پردازد. به همین دلیل است که آیه‌ی ۱۰۲ سوره‌ی یوسف با «ذَلِكَ» شروع می‌شود (ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ»^{۳۵}. أما «تِلْكَ» در آیه‌ی ۴۹ سوره‌ی هود (تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ

لِلْمُتَّقِينَ)^{۳۶}. به مجموعه‌ای از داستان‌های پیامبران اشاره دارد که در این سوره بیان شده‌اند، و به همین دلیل به صورت مفرد مؤنث آورده شده است.

پی‌نوشت

۱. لیکن راسخان آنان در دانش و مؤمنان به آن چه بر تو نازل شده و به آن چه پیش از تو نازل گردیده است، ایمان دارند و خوشا بر نمازگزاران، زکات دهندگان و ایمان آورندگان به خدا و روز بازپسین که به زودی به آنان پاداشی بزرگ خواهیم داد.

۲. [سلیمان] از گفتار او دهان به خنده گشود و گفت: «پروردگارا، در دلم افکن تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای سپاس بگزارم».

۳. [پسران او] گفتند: «به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می‌کنی تا بیمار شوی یا هلاک گردی.»

۴. و در حالی که اندوه خود را فرو می‌خورد، چشمانش از اندوه سپید شد.

۵. و تو همواره با خیانتی از آنان آگاه می‌شوی، مگر شماری اندک از ایشان که خیانتکار نیستند.

۶. پس اموال و فرزندانشان تو را به شگفت نیآورد. جز این نیست که خدا می‌خواهد در زندگی دنیا به وسیله‌ی این‌ها عذابشان کند و جانشان در حال کفر بیرون رود.

۷. و اموال و فرزندان آنان تو را به شگفت نیندازد. جز این نیست که خدا می‌خواهد ایشان را به وسیله‌ی آن عذاب کند و جانشان در حال کفر بیرون رود.

۸. وای بر هر بدگوی عیب‌جویی، که مال گرد آورد و بر شمردش. پندارد که مالش او را جاوید کرده است؛ ولی نه! قطعاً در آتش خرد کننده فرو افکنده خواهد شد. و تو چه دانی که آن آتش خرد کننده چیست؟ آتش افروخته‌ی خدایی است. آتشی که به دل‌ها می‌رسد. آتشی که در ستون‌هایی دراز، آنان را در میان فرا می‌گیرد.

۹. [با این اعمال] عذاب الهی برای تو شایسته‌تر است، شایسته‌تر!

۱۰. سپس عذاب الهی برای تو شایسته‌تر است، شایسته‌تر!

۱۱. و چون داد و ستد یا سرگرمی ای ببینند، به سوی آن روی آور می‌شوند، و تو را در حالی که ایستاده‌ای ترک می‌کنند. بگو: «آن‌چه نزد خداست از سرگرمی و از داد و ستد بهتر است، و خدا بهترین روزی دهندگان است».

۱۲. بگو: «آیا شما را به بدتر از صاحبان این کيفر در پیشگاه خدا خبر دهم؟ همانا که خدا لعنتشان کرده است و بر آنان خشم گرفته و از آنان بوزیگان و خوکان پدید آورده، و آنان که طاغوت را پرستش کرده‌اند. اینان‌اند که از نظر منزلت بدتر، و از راه راست گمراه‌ترند.

۱۳. پس در میان آنان نهصد و پنجاه سال درنگ کرد تا طوفان آن‌ها را در حالی که ستمکار بودند، فرا گرفت.

۱۴. و اگر غنیمتی از خدا به شما برسد - چنان‌که گویی میان شما و او رابطه‌ی دوستی نبوده است - خواهد گفت: «کاش من با آنان بودم و به نوای بزرگی می‌رسیدم.»

۱۵. و قطعاً از میان شما کسی است که کندی به خرج می‌دهد؛ پس اگر آسیبی به شما رسد، گوید: «راستی خدا بر من نعمت بخشید که با آنان حاضر نبودم.»

۱۶. تا آن‌گاه که به وادی مورچگان رسیدند، مورچه‌ای گفت: «ای مورچگان، به خانه‌هایتان داخل شوید، مبادا سلیمان و سپاهیان، ندیده و ندانسته - شما را پایمال کنند.»

۱۷. پس به سوی او بروید و بگویید: «ما دو فرستاده‌ی پروردگار توایم. پس فرزندان اسرائیل را با ما بفرست و عذابشان مکن. به راستی ما برای تو از جانب پروردگارت معجزه‌ای آورده‌ایم. و بر هر کس که از هدایت پیروی کند، درود باد!»

۱۸. پس به سوی فرعون بروید و بگویید: «ما پیامبر پروردگار جهانیانیم.»

۱۹. روزی که آدمی از بردارش، و از مادرش و پدرش و از همسرش و پسرانش می‌گریزد. ۲۰. آنان را به ایشان نشان می‌دهند. گناهکار آرزو می‌کند که کاش برای رهایی از عذاب آن روز، می‌توانست پسران خود را در عوض دهد، و نیز همسرش و بردارش را، و قبیله‌اش را که به او پناه می‌دهد، و هر که را که روی زمین است همه را در عوض می‌داد و آن‌گاه خود را رها می‌کرد.

۲۱. حقاً که انسان سرکشی می‌کند.

۲۲. بگو: «آیا از شریکان شما کسی هست که به سوی حق رهبری کند؟» بگو: «خداست که به سوی حق رهبری می‌کند. پس، آیا کسی که به سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه را نمی‌نماید، مگر آن‌که خود هدایت شود؟ شما را چه شده است! چگونه داوری می‌کنید؟

۲۳. البته تو مردگان را شنوا نمی‌گردانی، و این ندا را به ناشنوایان - چو پشت بگردانند - نمی‌توانی بشنوانی.

۲۴. و تو کوران را از گمراهی شان به راه نمی‌آوری. تو تنها کسانی را می‌شنوانی که به آیات

ما ایمان

می‌آورند و خود تسلیم‌اند.

۲۵. و به راستی که آن، رهنمود و رحمتی برای

مؤمنان است.

۲۶. پس بر خدا توکل کن که تو واقعاً برحق آشکاری.

۲۷. همین معنا درباره‌ی آیه‌ی ۱۷۸ سوره‌ی اعراف در مقایسه با آیات ۹۷

سوره‌ی اسراء و ۱۷ سوره‌ی كهف صدق می‌کند؛ بدین مفهوم که چون لفظ هدایت در سوره‌ی اعراف ۱۷ بار تکرار شده است، کلمه‌ی «المهتدی» با

ذکر یا آمده، اما در سوره‌ی اسراء هشت بار و در سوره‌ی كهف شش بار تکرار شده است و به همین دلیل «المهتد» بدون یا آورده شده است.

۲۸. [هان!] امر خدا رسید، پس در آن شتاب مکنید. او منزّه و فراتر است از آن‌چه با وی شریک می‌سازند.

۲۹. پس چرا پیش از این پیامبران خدا را می‌کشتید؟

۳۰. و زمین و کوه‌ها از جای خود برداشته شوند و هر دوی آن‌ها با یک تکان ریز ریز گردند.

۳۱. باغ‌های جاودانی که خدای رحمان به بندگانش در جهان ناپیدا وعده داده است. در حقیقت، وعده‌ی او انجام شدنی است.

۳۲. گفتند: جام شاه را گم کرده‌ایم، و برای هر کس که آن را بیابد، یک بار شتر خواهد بود. و (متصدی گفت: «من ضامن آنم.»

۳۳. پس به بازرسی بارهای آنان، پیش از بار برداش برداخت. آن‌گاه آن را از بار بردارش (بنیامین) در آورد. این گونه به یوسف شیوه (راه چاره) آموختیم. چرا که او در آیین پادشاه نمی‌توانست برادرش را بازداشت کند، مگر این که خدا بخواهد. درجات کسانی را که بخواهیم، بالا می‌بریم و فوق هر صاحب دانشی دانشوری است.

۳۴. ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم، بر تو حکایت می‌کنیم، و تو قطعاً پیش از آن از بی‌خبران بودی.

۳۵. این ماجرا از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌کنیم، و تو هنگامی که آنان هم داستان می‌شدند و نیزنگ می‌کردند، نزدشان نبود.

۳۶. این از خبرهای غیب است که آن‌ها به تو وحی می‌کنیم. پیش از این نه تو آن را می‌دانستی و نه قوم تو. پس شکبیا باش که فرجام نیک از آن تقوایشتگان است.